

شهید یوسف نظری




ازبائری
سازمان جامع سوادداری و وزارت معیاد استان بوشهر

نام پدر	غلامحسین
تاریخ تولد	۱۳۴۳/۰۱/۰۱
محل تولد	بوشهر - بوشهر
تاریخ شهادت	۱۳۶۱/۰۱/۰۱
محل شهادت	شمال فکه
مسئولیت	رزمنده
نوع عضویت	بسیج
شغل	—
تحصیلات	دوره دبیرستان
مدفن	بوشهر

زندگینامه

زندگینامه شهید

زنده شد با نامتان ایران زمین

شهیدان با توسی از مکتب مقتد و مولایشان حضرت امام حسین بن علی (ع) و برای دفاع از اسلام و کیان جمهوری اسلامی از همه چیز خود گذشتند و به دیار باقی شتافتند. شهیدان در سی آزادی، استقامت و گذشت و ایثار و فداکاری را به ما آموختند، شهیدان در قهقه مستانه شان عند ربهم یرزقونند. شهید یوسف نظری در سال ۱۳۴۳ در شهرستان گرم و تفتیده آبادان در خانواده ای مذهبی چشم به جهان گشود. در سن ۶ سالگی پا به محیط مدرسه گذاشت و پس از پایان دوره دبستان در مدرسه راهنمایی آبادان مشغول به تحصیل شد. در سال ۵۷ هنگامی که سال سوم راهنمایی بود، با شروع انقلاب اسلامی، همگام با دیگر دوستانش در تظاهرات ضد شاهنشاهی شرکت فعال داشت و با آغاز جنگ تحمیلی عراق علیه ایران همراه پدر و مادر خود از آبادان به روستای دهداران عزیمت نمود. وی برای ادامه تحصیل به شیراز رفت و در آنجا به طور داوطلبانه به عضویت بسیج درآمد و در پایگاه مقاومت محل سکونت خود، فعالیت چشم گیری داشت و همواره یاور و همراه رزمندگان بود به طوری که در شهریور سال ۱۳۶۱ پس از آموزش در پادگان اکبر آباد شیراز از طریق بسیج به جبهه نبرد حق علیه باطل اعزام گردید و پس از رویارویی با دشمن بعثی در شب ۱۵ عاشورا در عملیات محرم جاویدالآثر گردید. پس از یازده سال پیکر مطهرش به آغوش خانواده باز گشت و در کنار دیگر شهیدان در روستای دهداران به خاک سپرده شد.

وصیت نامه

با غلبه کامل به نفس خود و بخشیدن چیزی اندک مثل جانم به درگاه خدا و به دست آوردن نعمت بسیار زیاد خداوند که شهادت نام او است و آغاز زندگی جاوید، شروع به وصیت نامه نوشتن می‌کنم. این جانب یوسف نظری در آخرین روزهای آموزشی به سر برده و وصیت نامه ام را از این قرار می‌نویسم. شما بدانید زندگی با آنان که دیگران را از جنگ بر علیه کفر منع می‌کنند ذلت و مرگ در راه خدا را آغاز سعادت و زندگی جاوید می‌بینم.

وصیت نامه برای پدرم: پدرم از کوه استوارتر است این را حکم دارم که می‌دانم. مادرم قلبت از آئینه روشن تر است. امام را دعا کن. تو دیگر پیش خدا آبرو داری، چون مادر من می‌دانم گریه می‌کنی. وصیت می‌کنم اول گریه نکنی و دوم اینکه گریه ات را نگه دار برای روزی که رهبرم، قوت هر لحظه قلبم ☐ خمینی عزیزم کوچکترین ناراحتی پیدا کند. آن روز گریه کن از ترس آنکه بی سرپرست نشوی. دعا کن تا انقلاب مهدی رهبری ایشان پایدار بماند می‌دانم دعایت مستجاب می‌شود. برادرم بودن تو برای من افتخار و برای عزیزان من نعمت است چون ادامه دهنده راه من هستی. خواهرم حجاب تو پیام من و قطره قطره های خون شهیدان است. هر لحظه با تمام وجود دعای فرج بخوان، مهدی را بخوان و از خدا بخواه خمینی را تا انقلاب مهدی نگه دارد چون وجود امام هستی ماست

دل ندارد طاقت هجرانتان

بی وفایان ! جان من قربانتان!

ای شقایق های مظلوم جنوب

ای طلوع بغض , درنای غروب

دیشب از ابر دلم خون می چکید

قطره قطره بوی ((کارون)) می چکید

خواب دیدم یاسمن را می برند

روی دوش شهر , من را می برند ؟

وعده هایی از خدا می ریخت باز

بر سجودم , کربلا می ریخت باز

از کرامات خدا , پر بود شهر

پاک و عاری از تظاهر بود شهر

ای بسیجی ها ! دلم را پس دهید

غرق گشتم , ساحلم را پس دهید

ای بسیجی ها ! صدای من کجاست ؟

کربلای یا کربلای من کجاست ؟

ای بسیجی ها ! امام من کجاست ؟

روشنای پاک شام من کجاست ؟

ای بسیجی ها ! نمیرم بی شما

تا ابد آتش بگیرم بی شما

نک مرا از خویشتن بیرون کنید

روزهایم را شب مجنون کنید

سهم من یک ترکش نا قابل است

سینه ام , قناسه ها را سایل است

ترکش خمپاره آزارم نداد

جوششی در قلب اشعارم نداد

ناله ها دارد دل دیوانه ام

شمع ها , آخر منم پروانه ام

خضم آمد ای خدا شمشیر کو ؟ !

عشقبازی با تفنگ و تیر کو!

باز دل , یاد محرم می کند

سیر در خط مقدم می کند

می رود تا ظهر عاشورای خون

می رود بالاتر از مرز جنون

دل به سوی سوگواران رفته است

در زمستان با بهاران رفته است

با شقایقهای زخمی رفته است

تا بیاید ذره ای از آنچه هست!

این دل سرگشته ام حیران شده است

در فراق لاله سرگردان شده است

می رسد بر گوش لبیک همه

ذکرهای فاطمه (س) یا فاطمه(س)

داغ صدها لاله در این سینه هاست

عشق مفقودالآثرها، بغض ماست

عشق مفقود الاثرها را ببین

خاندان منتظرها را ببین

عشق مفقود الاثرها ماندنی است

سوره ((والفجر)) آخر خواندنی است

باز در این سینه غوغائی پیاست

این صدای ((کل ارض کربلا)) ست!

نور حق می بارد از صحرای دل

بنگر اینک، ای تمامت آب و گل

باز دل دارد هوای کربلا

شط و هور و خاک پاک نینوا

باز می ریزد از این دل ، خون پاک

می نویسد: عشق! با خون روی خاک

باز پرپر می شود یک یاسمن

روح میگوید دوباره از بدن

باز دل تا نینوا پر می زند

بال را بر حوض کوثر می زند

باز سرشار از خدا شد سینه ها

پاک شد زنگار ، از آینه ها

باز دل سرگرم سنگر ها شده

در پی سرو و صنوبر ها شده

یاوران رفته ، در یاد من اند

در غرور سبز فریاد من اند

باز دل سجاده باران می شود

سر خوش از صهیای یاران می شود

باز دل شمع شبستان می شود

تا سحر، پروانه باران می شود

جبهه می داند چه بر سرها گذشت

ز آب دریا ، اشک مادر ها گذشت

جبهه مردان خدا را می شناخت

معنی عشق و ولا را می شناخت

جبهه روی بغض ها افتاده بود

جبهه هر رزمنده را سجاده بود

وای ! این دل عاشقان را می شناخت

آن شهادت لایقان را می شناخت

در میان عاشقان پاکباز

لشکر پیروزمند و سرفراز

باز دل ، محراب خونین میشود

هر غروب از هجر ، غمگین میشود

لاله زاری بود، دشت نینوا

عقده داری بود ، دشت نینوا

باز دل گنجینه اسرار شد

زخم دیرین دلم را یار شد

((چنگ بر دل می زنی ؟ آهسته تر))

((حرف گل را اندکی سر بسته تر))

حرف گل را خارها نامحرم اند

چون که فارغ از غریبی و غم اند

ای رفیقان! بی شما حرفی نماند

شوکران هم در دل ظرفی نماند

شوکرانی مانده ام، باور کنید

در گلویم جرعه ای کوثر کنید!

تا بگویم از دل تنگم سخن

تا بماند کنج دل ها حرف من

سراینده : فریدون حداد سامانی

نامه شهید به بستگان

پدر عزیزم ، مادر گرامی ، برادر و خواهر مهربانم ، سلام عرض می کنم . پس از عرض سلام سلامتی شما را آرزومندم و امیدوارم که سلام و خوش کام باشید . باری اگر از حال این حقیر جويا شوید حالم خوب است تنها ! منتظریم کی شب حمله فرا می رسد ، امر ز فرماندهی کل قوا می رسد .

خلاصه اول اسم تمام شما ها را نوشتم تا بعد از پایان با همه شما خدا حافظی کنم . امروز یکشنبه ۹/۸/۶۱ است و از طریق تبلیغات و رادیو و تلویزیون سپاه آبادان آمده اند و صدایم را ضبط کردند که بعد از حمله صدایم پخش کنند . خلاصه یک یادگاری خوبی از من باقی می ماند و آنهم صدایم است و اما شما در غیاب من وظیفه تان چیست ؟ وظیفه تان دعای امام است . سلامتی او را خواستار شوید و شاد باشید . از اینکه دین خود را به اسلام ابا عبدالله و طریق فی سبیل الله ادا کرده اید . پیش خانواده شهدا رو سفید و پیش خدا ارزش بسیاری دارید . چون من با دادن اندکی از خونم بزرگترین عنایت الهی را جويا می شوم و آنهم شهادت است . اینجا محیط بسیار آموزنده ای است . از قول من کسانی را که می شناسید به جبهه راهنمایی کنید چون واقعاً آموزشگاه حقیقی اسلام همین جا است و چهره همه بوسیله دعاهايشان نورانی می شود و قلبشان روشن تر از روز و شبهای آنها هم چون آتشی کم سوز لیکن حرارتی ، زیاد می شود . من تا شبهای بعد از حمله که به مقر اصلی برگردیم شاید نتوانم برای شما نامه بنویسم و گرنه خودم زودتر از نامه شاید آمدم و حتماً منظورم را فهمیدید . از اینکه کجا هستیم ، جبهه عین خوش ، که از دست عراقی ها آزاد شده و تقریباً می شود گفت اتصالی به غرب کشور دارد و خیلی جای خوب و با صفایی است چون بوی مهدی می آید .

پدر شهید : غلامحسین نظری پدر شهید می باشد وی انسانی مومن ومهربان است .



سازمان جامع اسناد و کتابخانه ملی جمهوری اسلامی ایران